

سنخ‌شناسی الگوهای بازسازی زندگی پس از طلاق

سهیلا صادقی فسایی (دانشیار جامعه‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران)

ssadeghi@ut.ac.ir

مریم ایثاری (دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران، نویسنده مسئول)

maryam.isari@modares.ac.ir

چکیده

طلاق روندی رو به رشد در سال‌های اخیر داشته است که نتیجه آن، افزایش شمار زنان و مردان درگیر با پیامدهای پس از طلاق است. در این میان، بررسی نحوه مواجهه سوژه‌های طلاق‌گرفته با پیامدهای طلاق و چگونگی بازسازی زندگی پس از طلاق، از حوزه‌های عموماً مغفول‌مانده در جامعه‌شناسی ایرانی است. از این‌رو، پژوهش حاضر با هدف سنخ‌شناسی الگوهای بازسازی زندگی پس از طلاق انجام شده است و با اتخاذ رویکرد کیفی و تکنیک مصاحبه عمیق نیمه‌ساختاریافته به مطالعه نحوه بازسازی زندگی پس از طلاق سوژه‌های طلاق‌گرفته پرداخته است. نتایج حاصل از مصاحبه‌های عمیق با ۳۶ زن و مرد طلاق‌گرفته در تهران، چهار الگوی بازسازی پس از طلاق را براساس مختصات ذهنی و عینی پاسخ‌گویان شناسایی کرد. این الگوها شامل بازسازی پیش‌روانه، دو الگوی بازسازی دوگانه یا انتقالی و بازسازی واپس‌گرایانه است. بر این مبنای سوژه‌های حاضر در دسته نخست از شرایط ذهنی و عینی مساعدی پس از طلاق برخوردار بوده و طلاق را واقعه‌ای در جهت بهبود کیفیت زندگی خود می‌دانند و با اتخاذ رویکردی فعالانه و پیش‌روانه به بازسازی موفقیت‌آمیز زندگی خود می‌پردازند. اما افرادی که در الگوهای بازسازی دوگانه قرار دارند عموماً از ناسازی میان ذهنیت و عینیت بیرونی رنج می‌برند و در صورت رفع این ناسازگاری، در آینده امکان حرکت به سوی هر یک از الگوهای بازسازی اول و چهارم را خواهند داشت و در نهایت برای سوژه‌های حاضر در دسته بازسازی واپس‌گرایانه،

به دلیل ذهنیت و عینیت نامساعد آنان در مواجهه با زندگی پس از طلاق، واقعه طلاق منجر به حرکتی رو به عقب و پسروانه گردیده است. این پژوهش لزوم توانمندسازی سوژه‌های درگیر با الگوی بازسازی واپس‌گرایانه را در برنامه‌های مداخلاتی متذکر می‌شود.

کلیدواژه‌ها: بازسازی، طلاق، عینیت، ذهنیت، ناسازی

۱. مقدمه

مطالعات مختلف نشان می‌دهند که افزایش طلاق، یک روند جهانی است (هال و ژائو^۱، ۱۹۹۵؛ گونزالز^۲ و دیگران، ۲۰۰۹). در ایران نیز آمارهای ثبت احوال کشور^۳ حاکی از افزایش نرخ طلاق دارد، به طوری که تنها در پنج سال اخیر، بیش از هشتصد هزار طلاق در ایران روی داده است و در نتیجه آن، بیش از یک و نیم میلیون زن و مرد، تنها در سال‌های ۹۱ تا ۹۵ طلاق را تجربه کرده‌اند.

با نگاهی کوتاه به پیشینه پژوهش‌های این حوزه مشخص می‌شود که علی‌رغم اهمیت نظام خانواده و آسیب‌های مرتبط با آن در قالب طلاق، اما پژوهش‌های عمیق جامعه‌شناختی چندانی در این مورد با اتخاذ رویکردهای کیفی در ایران صورت نگرفته است (کلانتری، روشنفکر و جواهری، ۱۳۹۰) و محدود تحقیقات موجود نیز با اتخاذ رویکردهای کمی، عموماً به بررسی آسیب‌های معطوف به فرزندان طلاق تمرکز کرده و تحقیقات اندکی به بررسی آثار طلاق بر زندگی مردان و زنان طلاق‌گرفته پرداخته‌اند. از این‌رو، محققان اجتماعی، در گذشته توجه چندانی به نحوه درک سوژه‌ها از طلاق و زندگی پس از آن و چگونگی بازسازی زندگی پس از طلاق، توسط آن‌ها نداشته‌اند و به همین دلیل، جامعه‌شناسی ایرانی دچار فقر شناختی شدید نسبت به این موضوع بکر و البته حساس و رو به افزایش

1. Hall & Zhao

2. Gonzalez

۳. طبق آمارهای سالیانه سازمان ثبت احوال کشور (۱۳۹۱-۱۳۹۵) در سایت www.sabteahval.ir

برای جامعه است؛ موضوعی که می‌تواند تأثیرات مختلفی را بر نهاد خانواده و آسیب‌های اجتماعی مرتبط با آن بگذارد که همین امر، اهمیت انجام این پژوهش را مشخص می‌کند. از سوی دیگر، خلأ وجود تحقیقاتی سنخ‌شناسانه در این حیطة، سبب گردیده است که بسیاری از مسئولان و سیاست‌گذاران اجتماعی، همه اشکال طلاق و بازسازی پس از طلاق را به یک چشم بنگرند و لذا راهکارهای یکسانی ارائه نمایند و از درک پیچیدگی‌های واقعیت‌های اجتماعی غافل بمانند و خاستگاه‌ها و پیامدهای گوناگون اجتماعی آن‌ها را در نیابند. لذا با چنین نگاهی، پژوهش حاضر، هدف خود را مطالعه انواع الگوهای بازسازی زندگی پس از طلاق در میان سوژه‌های طلاق قرار داده است تا از این طریق بتوان به فهمی عمیق‌تر از نحوه مواجهه و سازگاری کنشگران با زندگی پس از طلاق دست یافت؛ فهمی که خود می‌تواند به عنوان زمینه‌ای علمی پژوهشی و مدیریتی برای مطالعات و برنامه‌ریزی‌های دقیق‌تر آتی مورد توجه قرار گیرد.

در این میان، ذکر این نکته حائز اهمیت است که برخی پژوهشگران، طلاق را یک فرایند سه مرحله‌ای در نظر می‌گیرند و آن را به صورت مراحل ۱. پیش از طلاق، ۲. انتقال-بازسازی، ۳. بهبودی-نوسازی مطرح می‌کنند (کلپ، ۱۹۹۲). یانگ و لانگ^۲ (۱۹۹۸) نیز به شیوه‌ای مشابه، طلاق را یک فرایند سه‌مرحله‌ای تلقی می‌کنند که شامل مراحل ۱. تصمیم‌گیری قبل از طلاق، ۲. مرحله بازسازی طلاق، ۳. مرحله بهبودی پس از طلاق است (به نقل از سیف، ۱۳۸۳). از این رو، منظور ما از «بازسازی^۳ زندگی پس از طلاق» در این تحقیق، تلاش در جهت انطباق با تغییرات حاصل از طلاق و توانایی مدیریت و مقابله با پیامدهای طلاق است. در حقیقت بازسازی به این مسئله توجه دارد که چگونه کنشگران با تغییرات و پیامدهای طلاق مواجه می‌شوند و با آن تعامل می‌کنند و به خلق زندگی جدیدی مبادرت می‌ورزند. از این رو، فرایند بازسازی زمانی با موفقیت سپری خواهد شد که یک

1. Clapp
2. Young & Long
3. Reconstruction

سوژه قادر باشد اثرات منفی طلاق را مدیریت نماید و به تغییراتی که طلاق در حیطه‌های گوناگون فردی، اجتماعی و اقتصادی برایش به‌همراه می‌آورد پاسخ دهد و نهایتاً شرایط و معانی جدیدی را برای خود خلق نماید که منجر به سامان و تعادل فردی و اجتماعی و ثبات و پیشرفت در زندگی‌اش گردد (ورود به مرحله بهبودی-نوسازی).

۲. پیشینه پژوهش

در زمینه نحوه مواجهه کنشگران با زندگی پس از طلاق پژوهشی کیفی در ایران صورت نگرفته است اما چندین پژوهش کمی در ایران در زمینه آثار و پیامدهای طلاق بر سوژه‌های طلاق گرفته صورت گرفته است که در ادامه به آن‌ها خواهیم پرداخت.

اخوان تفتی (۱۳۸۲) در پژوهشی که به شیوه‌ای پیمایشی بر زنان و مردان طلاق گرفته صورت داد بر آسیب‌پذیری بیشتر زنان از پیامدهای اجتماعی طلاق تأکید نمود. نتایج این تحقیق حاکی از آن است که مشکلات اقتصادی تأثیر مشابهی بر زنان و مردان داشته، اما نگرانی زنان از آینده اقتصادی خود و در مورد فرزندان و گفته مردم بیشتر از مردان بوده است. همچنین این تحقیق ادعا می‌کند که مردان و زنان، دشواری مراحل طلاق را مشابه تجربه کرده‌اند و به ترتیب مراحل بعد، قبل و حین طلاق برایشان دشوار بوده است.

در پژوهشی دیگر، سیف (۱۳۸۳) به بررسی پیامدهای اجتماعی، اقتصادی و روانی-عاطفی طلاق در سه مرحله (قبل، حین و بعد از طلاق) بین سه گروه از زنان و مردان طلاق گرفته ایرانی مقیم ایران، ایرانی مقیم آمریکا و آمریکایی مقیم آمریکا به روش پیمایشی پرداخت. نتایج این تحقیق نشان می‌دهد که گروه اول بیش از گروه دوم و به همین ترتیب گروه دوم بیش از گروه سوم متحمل پیامدهای طلاق شده‌اند. همچنین زنان طلاق گرفته ایرانی (ساکن در ایران یا آمریکا) در مقایسه با مردان طلاق گرفته ایرانی (ساکن در ایران یا آمریکا) در تمامی سه مرحله قبل، هنگام و پس از طلاق، پیامدهای بیشتری را متحمل می‌شوند؛ این در حالی است که زنان و مردان آمریکایی در برخورد با پدیده طلاق (قبل از

طلاق) با پیامدهای یکسانی مواجه می‌شوند. اما به‌هنگام طلاق و پس از طلاق این مردان آمریکایی هستند که پیامدهای منفی‌تری را در مقایسه با زنان آمریکایی متحمل می‌شوند. چنین امری می‌تواند به‌دلیل تفاوت‌های فرهنگی و حقوقی میان این دو کشور و تفاوت در وضعیت اقتصادی و اجتماعی زنان در این دو جامعه باشد. در نهایت این تحقیق نشان داد که در هر سه مرحله، طلاق منجر به عوارضی شخصی، اجتماعی، اقتصادی و روانی بر والدین و کودکان می‌گردد.

قطبی، هلاکویی، جزایری و رحیمی (۱۳۸۳) در مطالعه‌ای که بر روی مردان و زنان طلاق‌گرفته انجام دادند، دریافتند که از میان مشکلات پس از طلاق، مشکلات تربیت فرزندان و احساس تنهایی در گروه‌های سنی بالاتر شایع‌تر بوده است. وجود مشکلات تربیتی فرزندان با تعداد آن‌ها رابطه مستقیمی داشت. همچنین عدم امنیت اجتماعی در زنان بارزتر و احساس افسردگی در مردان شایع‌تر بوده است.

نتایج تحقیق یزدخواستی، منصوری، زاده‌محمدی و احمدآبادی (۱۳۸۷) که به‌شیوه‌ای کمی و بر روی افراد متقاضی طلاق صورت گرفته است، نشان داد که رابطه معناداری میان احساس تقصیر و تمایل به جدایی با اضطراب و افسردگی وجود دارد و مشخص شد زنانی که تمایل به جدایی داشته‌اند از افسردگی کمتری رنج می‌برند. همچنین داشتن فرزند و درآمد بیشتر و تحصیلات بالاتر با کاهش میزان استرس، افسردگی و اضطراب در بین افراد مراجعه‌کننده برای طلاق رابطه داشت. یکی دیگر از نتایج این تحقیق حاکی از آن است که با افزایش مدت ازدواج، اضطراب و نگرانی مردان به‌هنگام طلاق بیشتر می‌شود و به‌نظر می‌رسد که مردان بیش از زنان نگران وضعیت کیفیت زندگی پس از طلاق خود و نیز تشکیل خانواده هستند.

علاوه بر این پژوهش‌های داخلی، مطالعاتی چند در این حوزه در سایر کشورها نیز انجام گرفته است که در ادامه به شرح آن‌ها می‌پردازیم.

هنسون^۱ و دیگران (۱۹۸۴)، در پژوهشی، عوامل مؤثر بر سازگاری موفق زنان با طلاق را نگرش‌های مردانه و کمتر سنتی در میان آنان می‌دانند. نتایج این تحقیق حاکی از آن است که زنانی که جهت‌گیری‌های مردانه‌ای دارند، رویکرد فعالانه‌تری در قبال زندگی پس از طلاق اتخاذ می‌کنند این در حالی است که زنانی که جهت‌گیری زنانه‌تری دارند، رویکرد منفعلانه و سنتی‌تری را اتخاذ می‌کنند و زندگی پس از طلاق را با دشواری‌های بیشتری سپری می‌کنند. همچنین نتایج تحقیق کیفی‌ای که بر روی تجربه زیسته زنان آفریقایی آمریکایی از طلاق انجام گرفته است حاکی از آن است که عوامل فرهنگی چون اعتقاد راسخ به خدا، روابط نزدیک با خانواده، اخلاق کاری قوی و گرایش قوی به موفقیت و ارتقای اجتماعی، زنان را به میزان زیادی در سازگاری با طلاق یاری می‌رساند (مولینا^۲، ۲۰۰۰).

مک دانیل و کلمن^۳ (۲۰۰۳)، به شیوه‌ای کیفی بر روی تجربه طلاق پنج زن میانسال مطالعه کرده‌اند. مصاحبه‌های عمیق آنان در این تحقیق نشان‌داد که طلاق برای این افراد فرایند پیچیده‌ای از توقف و شروعی جدید است که در طی مدت زمانی طولانی به وقوع می‌پیوندد.

چاکویک^۴ (۲۰۰۵) نیز در پژوهشی، بر روی تجربه چهار زن طلاق‌گرفته آفریقایی جنوبی که در حال بازسازی زندگی پس از طلاق خود هستند، تمرکز کرده است. نتایج این تحقیق نشان داد که زنان انعطاف‌پذیری طبیعی در قبال بازسازی زندگی پس از طلاق خود دارند. آن‌ها همچنین شیوه‌های منحصر به فردی را برای مواجهه با تجربه طلاق در زمینه فرهنگی و زبانی خود به کار می‌برند. زنان غالباً با گفتمان مسلطی روبرو هستند که منجر به رنج، کشمکش و فقدان «خود» آن‌ها می‌گردد؛ این مسئله می‌تواند منجر به احساس بی‌ارزشی در میان این زنان گردد.

1. Hansson

2. Molina

3. McDaniel & Coleman

4. Schalkwyk

توماس و ریان^۱ (۲۰۰۸) در تحقیق دیگری با عنوان «درک زنان از تجربه طلاق» که به شیوه‌ای کیفی انجام داده‌اند، نشان دادند که طلاق اگرچه تجربه‌ای غالباً منفی است اما هر زوجی آن را به شیوه‌ای متفاوت تجربه می‌کند و این تجربه می‌تواند فرصت‌هایی در جهت رشد شخصی کنشگران پدید آورد.

۳. روش تحقیق

مطالعه حاضر، پژوهشی با «رویکرد کیفی» است که به دنبال سنخ‌شناسی انواع الگوهای بازسازی زندگی پس از طلاق است. یک سنخ، مجموعه‌ای از حالات یا اشخاصی است که حداقل در یک ویژگی مورد مطالعه با یکدیگر مشترک باشند. سنخ‌شناسی، شامل تقسیم‌بندی و تنظیم داده‌ها با توجه به مشخصات آنان و بر پایه معیار یا معیارهای خاصی است که محقق در تحقیق خود، مد نظر دارد (میچل^۲، ۲۰۰۷). این معیارها ممکن است عینی، ساده و غیرمتعدد (نظیر سن، جنس، نژاد و رویدادهای اجتماعی) یا ذهنی (نظیر ایدئولوژی) باشد. در همه علوم، مخصوصاً جامعه‌شناسی، سنخ‌شناسی اهمیت بسیار دارد. سنخ‌شناسی انواع خودکشی دورکیم و سنخ‌شناسی مرتون از مشهورترین سنخ‌شناسی‌ها در جامعه‌شناسی است. هدف از سنخ‌شناسی، توصیف دقیق وضع موجود است (و نه تبیین آن). این توصیف و شناخت طبقه‌بندی شده، زمینه را برای تبیین پدیده و سپس پیش‌بینی تحولات آینده و کنترل آن‌ها فراهم می‌آورد. پیش‌نیاز «تبیین» هر پدیده اجتماعی، «توصیف» دقیق وضعیت آن است و سنخ‌شناسی، زمینه‌ای مناسب برای توصیف دقیق و عمیق وضع موجود را فراهم می‌آورد. بر این اساس در این پژوهش با اتخاذ رویکردی کیفی به سنخ‌شناسی از انواع طلاق در میان سوژه‌های مورد مطالعه پرداختیم. درک عمیق و جامع الگوهای پدیدارها، رسالت پژوهش کیفی است (ریچ و گینسبرگ^۳، ۱۹۹۹، ص. ۳۷).

1. Thomas & Ryan
2. Mitchell
3. Rich & Ginsburg

تحقیق کیفی عموماً به هر نوع تحقیقی اطلاق می‌شود که یافته‌های آن از طریق فرایندهای آماری و با مقاصد کمی‌سازی به دست نیامده باشد (استراوس و کوربین، ۱۹۹۸، به نقل از محمدپور، ۱۳۹۰، ص. ۹۳). از سویی چنین تحقیقی فاقد چهارچوب نظری از پیش تعیین شده و فرضیه‌های مبتنی بر آن است (محمدپور، ۱۳۹۰، ص. ۹۷). در این میان، روش اصلی به کار رفته در این پژوهش، مطالعه موردی^۱ است. مطالعه موردی، روشی برای سازماندهی داده‌های اجتماعی به قسمتی است که منش یگانه موضوع اجتماعی مورد مطالعه حفظ شود. به بیان دیگر، رهیافتی است که به هر واحد اجتماعی به عنوان یک کل می‌نگرد. در این رهیافت، تکوین و تحول آن واحد نیز مورد توجه است، چه این واحد یک شخص، یک خانواده، گروه اجتماعی دیگر، مجموعه روابط یا فرایندها و یا حتی یک فرهنگ باشد (بلیکی، ۱۳۸۴، ص. ۲۷۹). مطالعه موردی مستلزم مطالعه یک موضوع بحث‌انگیز از طریق بررسی یک یا چند مورد درون یک سیستم محدود (محیط یا بافت) است (کراسول، ۱۳۹۱، ص. ۹۸). از سویی، «میدان مطالعه» در این پژوهش، مردان و زنان طلاق گرفته ساکن در شهر تهران هستند که پدیده طلاق را تجربه کرده‌اند. همچنین نمونه‌گیری در این مطالعه بر مبنای نمونه‌گیری هدفمند^۲ و نمونه‌گیری نظری^۳ صورت گرفته است. در نمونه‌گیری هدفمند محقق ویژگی‌های جمعیت مورد علاقه را مشخص ساخته و افراد دارای این مشخصات را پیدا می‌کند (جانسون و کریستنسن،^۴ ۲۰۰۸، ص. ۲۳۹)، این در حالی است که در نمونه‌گیری نظری از قاعده «انتخاب تدریجی»^۵ پیروی می‌کند. نمونه‌گیری نظری نوع خاصی از نمونه‌گیری هدفمند است که در آن محقق از رویدادها، افراد یا واحدها بر مبنای سهم بالقوه آنها در توسعه و آزمون سازه‌های نظری نمونه‌گیری می‌کند. فرایند این نوع نمونه‌گیری ماهیتی تکراری دارد. به این صورت که محقق یک نمونه اولیه را برمی‌دارد، داده‌ها را تحلیل

-
1. Case Study
 2. Purposive Sampling
 3. Theoretical Sampling
 4. Johnson and Christensen
 5. Gradual Selection

می‌کند و سپس نمونه‌های بیشتر را برای پالایش مقوله‌ها و نظریه‌های در حال ظهور خود مجدداً برمی‌دارد. این فرایند تا زمانی ادامه می‌یابد که محقق به مرحله اشباع داده‌ها^۱ می‌رسد؛ یعنی به مرحله‌ای که در آن هیچ بینش و ایده جدیدی از گسترش بیشتر نمونه‌ها حاصل نمی‌شود (محمدپور، ۱۳۹۰، ۲، ص. ۴۱). از این‌رو، حجم نمونه مورد مطالعه در تحقیقات کیفی کاملاً مشخص و از پیش تعیین شده نیست و با سطح اشباع‌پذیری ارتباط تنگاتنگی دارد. بر این اساس، در این پژوهش پس از انجام ۳۶ مصاحبه کیفی عمیق با مردان و زنان طلاق‌گرفته اشباع داده‌ها حاصل آمد. همچنین تمامی مصاحبه‌های این پژوهش در بازه زمانی تابستان ۹۰ تا بهار ۹۱ صورت گرفت. مکان مصاحبه‌ها نیز بسته به راحتی پاسخ‌گو و محقق، از محیط‌های عمومی چون پارک و کافی‌شاپ تا محیط‌های خصوصی‌تری چون محل کار و خانه آنان در تغییر بود. در این پژوهش، جهت جمع‌آوری داده‌ها از تکنیک مصاحبه نیمه‌ساختاریافته^۲ استفاده شده است. این نوع مصاحبه به دلیل انعطاف‌پذیری و عمیق‌بودن آن برای پژوهش‌های کیفی از این دست مناسب است.

شیوه تجزیه و تحلیل داده‌ها در روش‌های کیفی نیز با استفاده از روش‌های کدگذاری صورت می‌پذیرد. کدگذاری عبارت است از عملیاتی که طی آن داده‌ها تجزیه، مفهوم‌سازی، و به شکل تازه‌ای در کنار یکدیگر قرار داده می‌شوند (فلیک، ۱۳۸۸، ص. ۳۲۹). از این‌رو در این پژوهش پس از کدگذاری خطبه‌خط متون مصاحبه، مفاهیم اولیه را استخراج نمودیم و سپس با روش مقایسه دائمی تفاوت‌ها و شباهت‌های میان پدیده‌ها، موردها و مفاهیم، به استخراج مقولات و سنخ‌های نهایی پرداختیم.

روش‌شناسان کیفی به‌جای استفاده از واژگان اعتبار و روایی کمی، از معیار «اعتمادپذیری»^۳ یا «قابلیت اعتماد» جهت ارجاع به ارزیابی کیفیت نتایج کیفی استفاده

1. Data Saturation
2. Semi-Structure Interview
3. Trustworthiness

می‌کنند. یکی از معیارهای اعتمادپذیری در روش کیفی، باورپذیری^۱ است. از نظر گوبا و لینکلن، در یک تحقیق باورپذیر، داده‌ها هم‌ساز و هم‌بسته هستند نه پراکنده و متناقض. باورپذیری می‌تواند از طریق حفظ و گسترش ارتباط با پاسخ‌گویان جهت دستیابی به آنچه واقعاً آن‌ها می‌دانند و چگونگی عملکردشان ایجاد شود (محمدپور، ۱۳۹۰، ص. ۱۸۴). از این‌رو، یکی از راهبردهای ارتقای باورپذیری نتایج، «درگیری طولانی‌مدت»^۲ در روند پژوهش است که به معنای سرمایه‌گذاری، زمانی کافی در آزمودن و فهم درک پاسخ‌گویان از پدیده‌هاست. در این راستا نه تنها در حین مصاحبه با اتخاذ رویکرد امیک^۳، غوطه‌وری و درون‌نگری همدلانه به پاسخ‌گو و خود فرصت تعامل و تفهم کافی داده‌شد، بلکه در برخی موارد، پس از انجام مصاحبه با برقراری ارتباط مجدد با سوژه‌ها به رفع نقاط ابهام و یا پرسش‌های جدید مبادرت ورزیدیم.

از دیگر معیارهای اعتبار در روش کیفی، اطمینان‌پذیری^۴ است. محققان کیفی می‌توانند اطمینان‌پذیری نتایج را از طریق روش کنترل عضو افزایش دهند. کنترل عضو^۵ یا اعتبار پاسخ‌گو^۶ تکنیکی است که به آن وسیله محقق فرض‌های خود را با یک یا چند نفر از افراد مطلع تحت بررسی کنترل می‌کند. کنترل توسط اعضا در سرتاسر فرایند گردآوری داده‌ها برای تأیید صحت مشاهده‌ها و تفسیرهای پژوهشگر، آن‌طور که آن‌ها خود ظهور می‌یابند به کار می‌رود (محمدپور، ۱۳۹۰، ص. ۱۸۶). از این‌رو ما نیز برای ارتقای اطمینان‌پذیری تحقیق، تمامی یافته‌ها، تحلیل‌ها و روند کار را با دو نفر از مصاحبه‌شوندگان (یک زن و یک مرد) کنترل نمودیم.

1. Credibility

2. Prolonged Engagement

۳. رویکرد امیک یکی از مفاهیم بنیادی در پارادایم تفسیری و روش‌شناسی کیفی است و به معنای درک، تفسیر و بازمانی پدیده یا موضوع مورد بررسی از «نقطه نظر افراد درگیر» با آن است.

4. Dependability

5. Member Check

6. Respondent Validity

۴. یافته‌های تحقیق

۴.۱. توصیف ویژگی‌های نمونه

همان‌گونه که در جدول زیر نشان داده شده است، در این پژوهش با تعداد نمونه برابری از زنان و مردان (۱۸ زن و ۱۸ مرد) مصاحبه نمودیم. همچنین تعداد برابری از افراد از نظر وضعیت فرزند در حجم نمونه گنجانیده شده است. در سایر متغیرهای زمینه‌ای و جمعیت شناختی نیز تلاش گردید تا حد امکان نمونه‌های متکثری انتخاب نمائیم. نتایج در جدول زیر ارائه شده است.

جدول ۱. مشخصات پاسخگویان

جنسیت		تعداد پاسخگویان			متغیرهای زمینه‌ای
مرد	زن				
۵	۹	۱۴	۲۱-۳۰ سال	گروه‌های سنی	
۸	۵	۱۳	۳۱-۴۰ سال		
۳	۴	۷	۴۱-۵۰ سال		
۲	۰	۲	۵۱-۶۰ سال		
۱	۰	۱	زیردیپلم	تحصیلات	
۶	۷	۱۳	دیپلم		
۲	۱	۳	فوق دیپلم		
۵	۵	۱۰	کارشناسی		
۳	۴	۷	کارشناسی ارشد		
۱	۱	۲	دکتری	وضعیت اشتغال	
۲	۷	۹	غیر شاغل		
۱۶	۱۱	۲۷	شاغل		
۶	۶	۱۲	پائین	طبقه اجتماعی	
۶	۱۰	۱۶	متوسط		
۶	۲	۸	بالا		

ادامه جدول ۱

جنسیت		تعداد پاسخگویان		
		متغیرهای زمینه‌ای		
مرد	زن			
۹	۹	۱۸	دارای فرزند	وضعیت فرزند
۹	۹	۱۸	بدون فرزند	
۱۸	۱۸	۳۶		جمع پاسخگویان

۲.۴. یافته‌های تحلیلی

بازسازی، امری نسبی است و به نگاه کنشگران بستگی دارد. یافته‌های حاصل از مصاحبه‌های کیفی عمیق نشان می‌دهد که بازسازی افراد را به‌طور کلی می‌توان در چهار دسته طبقه‌بندی کرد. ملاک دسته‌بندی این الگوها، براساس ذهنیت و عینیت گزارش شده توسط کنشگران است. ذهنیت به هر آن چیزی اطلاق می‌شود که مرتبط با کیفیات درونی و جهت‌گیری‌های ذهنی افراد است و عینیت به هر آن چیزی اطلاق می‌شود که به شرایط مادی و بیرونی زندگی افراد مرتبط است. از این‌رو، «بعد ذهنی به چیزی اطلاق می‌شود که تنها در قلمرو افکار رخ می‌دهد، حال آن‌که بعد عینی به رویدادهای واقعی و مادی مربوط است» (ریترز، ۱۳۷۴، ص. ۶۳۸). جدول زیر، انواع الگوهای بازسازی کنشگران را بر این اساس نشان می‌دهد.

جدول ۲. انواع الگوهای بازسازی

الگوی بازسازی	ذهنیت	عینیت
بازسازی فعالانه/پیشروانه	+	+
بازسازی دوگانه/دوره انتقال	+	-
بازسازی دوگانه/ دوره انتقال	-	+
بازسازی منفعلانه/واپس‌گرایانه	-	-

پیش از آنکه به شرح الگوهای اشاره شده در بالا بپردازیم باید این نکته را اذعان کنیم که سنخ‌های بازسازی ارائه شده در این بخش، براساس این تفکر پی‌ریزی شده است که کنش اجتماعی، محصول برآیند و ترکیب مجموعه‌ای از عوامل ذهنی و عینی - یا عادت‌واره و میدان- است. از این رو، بازسازی به مثابه یک کنش نیز از این قاعده مستثنی نیست و می‌توان آن را به‌عنوان محصول و برآیند مجموعه شرایط عینی و ذهنی کنشگران، تحلیل و دسته‌بندی کرد. بنابراین توجه به دو وجه ذهنی و عینی در تحلیل الگوهای بازسازی از اهمیت بسزایی برخوردار است. البته نباید فراموش نمود که پیوستار ذهنی عینی طیفی پیچیده است و تعیین مرز دقیق و تمایز قطعی میان ذهن و عین، گاهی بسیار دشوار است، چرا که این دو، به‌طور مداوم بر یکدیگر اثرگذارند. با این تفاسیر در ادامه، این دو بعد تحلیلی را براساس تعاریف کلی و فهم عمومی از ذهنیت و عینیت به‌صورت مشروح‌تری توضیح خواهیم داد.

جنبه ذهنی بازسازی

این وجه از بازسازی، به تفاسیر و ذهنیت سوژه و نیز ویژگی‌های فکری فردی او بستگی دارد. گرچه عینیت و ذهنیت مدام در دیالکتیک و تعامل با یکدیگرند اما آنچه در این بعد از بازسازی، بیشتر حائز اهمیت است، تفسیر و ذهنیت سوژه از زندگی پس از طلاق است و نه شرایط عینی و اجتماعی بیرون از او. تمامی جهت‌گیری‌های ذهنی و تفاسیر افراد از طلاق و زندگی پس از طلاق و نیز میزان عاملیت، عادت‌واره‌ها^۱ و احساسات مثبت و منفی که نسبت به خود پس از طلاق دارند، از زمره مواردی است که به بازسازی ذهنی مربوط است.

جنبه عینی بازسازی

در این وجه از بازسازی آنچه بیشتر مشهود است نقش و تأثیر عوامل اجتماعی و شرایط و امکانات بیرونی بر نحوه بازسازی افراد است. نیازها و تغییرات عینی ایجاد شده پس از

۱. عادت‌واره (Habitus) را می‌توان نظام و مجموعه‌ای از خوی و خصلت‌های نسبتاً ماندگار معرفی کرد که به‌صورت یک قالب مشترک در بین افرادی که در معرض تجارب مشترک قرار دارند، وجود دارد و مبنای ادراک، داوری و عمل آنان می‌شود (استونز، ۱۳۸۱، ص. ۳۳۴).

طلاق، بازخوردهای اجتماعی طلاق، فرصت‌ها و تجارب اجتماعی کنشگران و نیز تغییرات احتمالی در انواع سرمایه‌ها، می‌تواند بخشی از بازسازی عینی^۱ آنان محسوب گردد. جدول زیر انواع موانع و تسهیل‌کننده‌های ذهنی و عینی بازسازی زندگی پس از طلاق را که برآمده از مصاحبه‌های کیفی عمیق در این پژوهش است نشان می‌دهد. میزان برخورداری هر یک از کنشگران از این موانع و تسهیل‌کننده‌ها، می‌تواند تعیین‌کننده الگوی بازسازی پس از طلاق آنان باشد.

جدول ۳. عوامل ذهنی و عینی دخیل در بازسازی زندگی پس از طلاق

تسهیل‌کننده‌های بازسازی		موانع بازسازی	
عینی	ذهنی	عینی	ذهنی
سن پائین در هنگام طلاق شاغل بودن دسترسی به انواع سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بدون فرزند بودن طول دوره ازدواج: کوتاه طول دوره پس از طلاق: طولانی	نوع طلاق (عقلانی فاعلانه و توافقی) انفصال روانی و عاطفی از همسر سابق احساسات و جهت‌گیری مثبت نسبت به طلاق عادت‌واره مدرن مذهبی بودن بازخورد مثبت طلاق در میان «دیگران مهم»	سن بالا در هنگام طلاق غیرشاغل بودن عدم دسترسی به انواع سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی فرزنددار بودن طول دوره ازدواج: طولانی طول دوره پس از طلاق: کوتاه	نوع طلاق ^۲ (اجباری، منفعلانه، شتابزده) عدم انفصال روانی و عاطفی از همسر سابق احساسات و جهت‌گیری منفی نسبت به طلاق عادت‌واره سنتی غیرمذهبی بودن بازخورد منفی طلاق در میان «دیگران مهم»

- همان‌طور که مشاهده می‌کنید، منظور ما از عینیت (و نیز میدان در بخش‌های آتی) لزوماً ساختارهای کلان اجتماعی نیست، بلکه منظور هر آن چیزی است که از ساختارها و الزامات بیرونی ناشی شده است، اما امکان تغییر یا تعدیل آن برای کنشگران، در سطح خرد، و در حین کنش‌های ارتباطی و اجتماعی آنان وجود دارد.
- برای مطالعه بیشتر درباره سنخ‌های گوناگون طلاق و نقش آن‌ها در زندگی پس از طلاق نگاه کنید به: صادقی و ایناری، ۱۳۹۴.

با این مقدمه، حال به تشریح چهار گونه الگوی بازسازی پس از طلاق می‌پردازیم.

الگوی اول: بازسازی فعالانه - پیش‌روانه

این قسمت بازسازی، برای افرادی رخ می‌دهد که در وهله نخست، واقعیت زندگی پس از طلاق‌شان را با تمامی چالش‌ها و بحران‌های احتمالی پذیرفته و در مرحله بعد برای بهبود شرایط زندگی‌شان تلاش می‌کنند. کنشگران حاضر در این دسته با عاملیتی مضاعف، در صدد خلق معنای جدیدی برای زندگی‌شان هستند. چنین افرادی عموماً به شیوه‌ای فعالانه و نگاهی پیش‌روانه و با استفاده از ابزارهای نوآورانه، در صدد سازمان‌دهی مجدد زندگی پس از طلاق‌شان هستند. برای آن‌ها طلاق نه تنها پایان راه نیست بلکه آغاز مسیر جدیدی است. این کنشگران، عموماً از ذهنیت و عینیت مثبت و مساعدی در زندگی پس از طلاق برخوردارند و بنابراین حاصل تعاملات‌شان، منجر به موفقیت در بازسازی خواهد شد. این عاملان، از زمره افرادی هستند که پس از طلاق، تجارب مثبتی چون افزایش انعطاف‌پذیری، خودمختاری، استقلال، دستیابی به موفقیت‌های فردی و اجتماعی و رشد روحی را گزارش کرده‌اند. از میان سوژه‌های مورد مصاحبه، ۱۰ نفر در این دسته جای می‌گیرند که ۴ نفر آن‌ها از زنان و ۶ نفر آن‌ها از مردان هستند.

در این میان نکته حائز اهمیت، این است که ما در این پژوهش، ملاک موفقیت در بازسازی را بر مبنای درک و تصور خود کنشگران و نظام ترجیحات ذهنی‌شان قرار دادیم. به‌عنوان مثال، جهت‌گیری‌های ذهنی مثبت نسبت به زندگی پس از طلاق، دستیابی به ارتقای تحصیلی‌شغلی، ازدواج مجدد یا ایجاد روابط عاطفی جنسی رضایت‌بخش، کسب سرمایه‌های اجتماعی و اقتصادی، مدیریت موفق فشارهای اجتماعی و تعاملات مثبت و امثال آن، می‌توانند هر یک، ملاک بازسازی موفق از نگاه سوژه‌های اجتماعی قلمداد شوند. از سویی کنشگران حاضر در این دسته، عموماً از تسهیل‌کننده‌های عینی و ذهنی بیشتری در فرایند بازسازی برخوردارند و طلاق را نه یک چالش، بلکه فرصتی برای بازتعریف زندگی جدید خود قلمداد می‌نمایند.

معصومه، ۴۱ ساله که بازسازی پیش‌روانه‌ای را تجربه نموده است می‌گوید:

«ناراحتی که چرا زودتر جدا نشدم، ۵ سال حداقل می‌تونستم جلو بیفتم؛ ولی الان خیلی راضی‌ام از زندگی. سعی می‌کنم خوش بگذره بهم، احساس تنهایی نمی‌کنم (بازسازی عاطفی جنسی). در این مدت خونه خریدم، ماشین خریدم (بازسازی اقتصادی)، دخترم رو به دانشگاه رسوندم. هم از لحاظ روحی و هم جسمی سلامتیم بیشتر شده (بازسازی روانی و سلامت جسمی). بعد از طلاق جوان‌تر شدم، اصلاً یه آدم دیگه‌ای شدم. طلاق همش مثبت بود برام (موفقیت در بازسازی = بهبود کیفیت زندگی).»

کامیاب، ۳۳ ساله نیز که بازسازی فعالانه‌ای را تجربه نموده است چنین می‌گوید:

«شش ماه اول جدایی خیلی سخت بود. ولی بعدش کم‌کم کنار اوادم. با قاطعیت می‌گم که یک لحظه هم از طلاقم پشیمون نشدم و ذره‌ای احساس تقصیر نمی‌کنم (بازسازی روانی). چون تو اون زندگی هر کاری که از دستم بر می‌اومد کردم. به لحاظ مالی کاملاً مستقل هستم و تمام هزینه‌های زندگی رو خودم تأمین می‌کنم (بازسازی اقتصادی). ترسی از ازدواج مجدد نداشتم چون می‌دونستم دیگه اون اتفاقات تکرار نمیشه. ولی ممکنه اتفاقات دیگری رخ بده... من عاشق همسر فعلی‌ام شدم و باهاش ازدواج کردم (بازسازی عاطفی جنسی)، الانم خیلی از ازدواجم راضی هستم (موفقیت در بازسازی = بهبود کیفیت زندگی).»

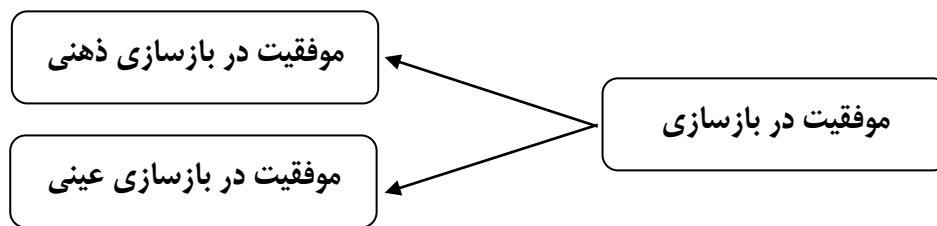
همان‌طور که مصاحبه‌های بالا نشان می‌دهد، سوژه‌هایی که در سنخ بازسازی پیش‌روانه قرار دارند، عموماً در ابعاد مختلف زندگی، موفق به بازسازی شده‌اند و این بازسازی فعالانه، منجر به بهبود کیفیت زندگی پس از طلاق آنان شده است. یافته‌های تحقیق، حاکی از آن است که افرادی که پس از انفصال روانی و عاطفی از همسر سابق تصمیم به طلاق عقلانی گرفته‌اند، بیش از سایرین، امکان حضور در دسته بازسازی پیش‌روانه و فعالانه را خواهند داشت. این عاملان، همان‌گونه که با عاملیتی مضاعف تصمیم به جدایی گرفته‌اند، در زندگی پس از طلاق نیز با رویکردی فعالانه و با عاملیتی مضاعف، سعی در بازسازی زندگی خود دارند.

جهت‌گیری نسبت به طلاق، تنها یکی از عوامل پیش‌بینی‌کننده الگوی بازسازی افراد است و نقش متغیرهای دیگری چون سن، طول دوره ازدواج و پس از طلاق، فرزنددار بودن یا نبودن، میزان برخورداری از انواع سرمایه‌ها، عادت‌واره‌های سنتی یا مدرن، گرایش‌های مذهبی و نیز نحوه تعاملات و استراتژی‌های کنش-واکنش آنان را نیز نباید در شکل‌گیری الگوی بازسازی نادیده انگاشت. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد کنشگرانی که در سنین جوانی طلاق گرفته‌اند عموماً از فرصت‌های بیشتری برای بازسازی ذهنی و عینی زندگی خود پس از طلاق برخوردارند، این در حالی است که سوژه‌ها در سنین بالا عموماً احساس از دست‌رفتگی زندگی می‌کنند و فرصت‌های کمتری را برای بازتعریف زندگی خود، ارتقای اجتماعی و نیز بازسازی عاطفی و جنسی در قالب ازدواج و ورود به روابط جدید پیش‌رو دارند. همچنین طول دوره ازدواج و تعداد سال‌های پس از طلاق نیز از جمله عوامل اثرگذار در نحوه بازسازی کنشگران است. هر چه طول دوره ازدواج افراد طولانی‌تر باشد انفعال از نقش‌ها، سبک‌زندگی و شبکه‌های اجتماعی گذشته و نیز بازتعریف هویتی جدید پس از طلاق دشوارتر است، همچنین هر چه تعداد سال‌های بیشتری از طلاق سوژه‌ها سپری گردیده باشد، امکان بازسازی موفقیت‌آمیز برای آن‌ها بیشتر است. از سویی حضور فرزند یکی از موانع عینی کنشگران در بازسازی اقتصادی، روانی و عاطفی پس از طلاق است. سوژه‌های فرزنددار عموماً از دشواری‌های اقتصادی بیشتری پس از طلاق برخوردارند و از سویی مدیریت فرزند بدون مشارکت کافی همسر، یکی از عمده‌چالش‌های پس از طلاق برای آنان خواهد بود. همچنین حضور فرزند انفعال کامل از گذشته و همسر سابق را عملاً ناممکن می‌کند، چرا که فرزند همواره پلی میان سوژه و همسر سابق و زندگی گذشته‌اش است. یافته‌ها همچنین نشان می‌دهد که عموم کنشگران فرزنددار، خصوصاً زنان، دشواری بیشتری را در ازدواج مجدد و بازسازی عاطفی-جنسی پس از طلاق در مقایسه با سوژه‌های بدون فرزند گزارش کرده‌اند. علاوه بر این موارد، برخورداری از انواع سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز از جمله موارد تسهیل‌کننده بازسازی زندگی پس از طلاق است.

همچنین عادت‌واره سنتی یا مدرن نیز نقش مهمی در نحوه مواجهه کنشگران با طلاق و زندگی پس از آن دارد. افراد از طریق عادت‌واره‌های خود به‌درک جهان اجتماعی نائل می‌شوند و آن را می‌فهمند و ارزش‌گذاری می‌کنند (گرنفل، ۱۳۸۸، ص. ۱۷)، بنابراین سنتی یا مدرن بودن عادت‌واره‌های کنشگران، در ارزش‌گذاری‌ها و تجارب زیسته آنان نقش بسزایی ایفا می‌کند. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که سوژه‌هایی که در ساختارهای سنتی تر قرار دارند یا تفکری سنتی نسبت به زندگی اجتماعی و علی‌الخصوص نقش‌های جنسیتی در خانواده و جامعه دارند، بازسازی دشوارتری را نسبت به سایرین تجربه می‌کنند. چنین افرادی، ارزش بیشتری برای ازدواج و زندگی خانوادگی قائلند و وابستگی بیشتری به همسر و نقش‌های زن و شوهری دارند، از این‌رو، جهت‌گیری منفعلانه‌تری در قبال طلاق و جدایی از این نقش‌ها خواهند داشت. همچنین فشارهای بیشتری که از سوی «دیگران مهم» بر این افراد تحمیل می‌شود، آنان را آسیب‌پذیرتر از سوژه‌هایی می‌گرداند که از عادت‌واره‌های مدرن‌تری برخوردارند. علاوه بر تمامی این موارد، گرایش‌های مذهبی سوژه‌های طلاق‌گرفته نیز در نحوه مواجهه آنان با زندگی پس از طلاق اثرگذار است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد کنشگرانی که از گرایش‌های مذهبی بیشتری برخوردارند زندگی پس از طلاق را با سهولت بیشتری بازسازی می‌نمایند، چرا که اعتقادات مذهبی برای این افراد به‌عنوان ابزاری تسکین‌بخش و امیدبخش عمل می‌نماید و همچنین باورهای مبتنی بر تقدیرگرایی و اصالت رنج و تکامل انسان از سوی این کنشگران منجر به ذهنیت مساعد آنان برای سازگاری با طلاق و موفقیت در بازسازی زندگی پس از طلاق می‌گردد.

در مجموع هرچه کنشگران از تسهیل‌کننده‌های بازسازی بیشتری برخوردار باشند، احتمال آن که از ذهنیت و عینیت مثبت و مساعدتری برخوردار شوند و در الگوی بازسازی پیش‌روانه جای گیرند، بیشتر است. بنابراین، کنشگران این دسته که مرحله قبل و حین طلاق را دشوارتر از مرحله پس از طلاق ارزیابی می‌نمایند، با توجه به شرایط زمینه‌ای مساعد و تعاملات مثبت پس از طلاق، موفقیت در بازسازی را تجربه خواهند نمود و هر یک به‌نحوی،

جهت‌گیری ذهنی و شرایط عینی مثبتی برای بازسازی دارند. در حقیقت این افراد هم در بازسازی ذهنی موفق عمل می‌کنند و هم در بازسازی عینی.



نمودار ۱. موفقیت در بازسازی

الگوهای دو و سه: بازسازی‌های دوگانه

کنشگرانی که در این الگوی بازسازی جای می‌گیرند، عموماً در وضعیتی دوگانه و انتقالی به‌سر می‌برند؛ دوگانه به این معنا که آن‌ها عموماً یا ذهنیت مثبت و مساعدی دارند ولی عینیت زندگی‌شان، منفی و نامساعد است و یا برعکس، ذهنیتی منفی دارند و شرایط عینی زندگی‌شان مساعد و مثبت است. در حقیقت عموم این کنشگران، هم از بخشی از شرایط تسهیل‌کننده برخوردارند و هم از بخشی از موانع بازسازی. آن‌ها همچنین در وضعیتی انتقالی به‌سر می‌برند چراکه با ایجاد تغییراتی، ممکن است به‌سمت هر یک از دو الگوی اول (بازسازی پیش‌روانه) و چهارم (بازسازی پس‌روانه) حرکت نمایند. در اینجا لازم است برای توضیح بیشتر این الگو، از مفهوم ناسازی^۱ که در دستگاه نظری بوردیو به‌کار رفته‌است، استفاده نمائیم. یافته‌های حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که افراد با ذهنیات و عادت‌واره‌های گوناگونی وارد فضای زندگی پس از طلاق می‌شوند. از نظر بوردیو، عادت‌واره، مدام در واکنش به تجربیات جدید تغییر می‌کند. اما در برخی شرایط خاص و در مقاطع بحرانی، عادت‌واره باید به تغییرات بنیادی و گاه فاجعه‌بار میدان (مانند تغییرات

1. Hysteresis

اساسی زندگی پس از طلاق) پاسخ گوید، اما چنین واکنشی زمان‌بر است. در شرایطی که ساختار میدان به کلی تغییر می‌کند و چیزی جدید ظهور پیدا می‌کند، موقعیت‌های جدیدی در میدان، به وجود می‌آید. عادت‌واره در پاسخ به این موقعیت‌های جدید تغییر می‌کند، اما جایی که موقعیت‌های میدان یک فرد هنوز در حال شکل‌گیری هستند (مانند سال‌های بی‌ثبات اولیه پس از طلاق) این تغییر چندان قابل پیش‌بینی نیست. در این حالت و هنگامی که تغییرات مشخص و تعیین یافته نیستند، ناسازی، مفهومی ارزشمند برای توصیف گسست میان عادت‌واره و میدان و پیامدهای آن در طول زمان است (گرنفل، ۱۳۸۸، ص. ۲۰۶).

بنابراین، ناسازی ناظر بر گسست و شکاف در رابطه متقابل عادت‌واره (ذهنیت) و ساختار میدان (عینیت) است که دیگر با هم تناظر و تطابق ندارند (گرنفل، ۱۳۸۸، ص. ۲۰۸). یافته‌های تحقیق حاکی از آنست که برای برخی از کنشگران، میان ذهنیات، گرایشات و تمایلات‌شان (عادت‌واره) از یک سو و نیز چالش‌ها و تغییرات متفاوت و نوین زندگی پس از طلاق‌شان (میدان) از سوی دیگر، چنین گسستی ایجاد می‌شود به نحوی که آنان احساس سرگردانی، ابهام و تعلیق می‌کنند. این شکاف و گسست میان عادت‌واره و میدان، منجر به «زندگی دوگانه» برای آنان می‌گردد. زندگی‌ای که برای رسیدن به سازگاری و تعادل پیشینی‌اش، نیازمند تغییر عادت‌واره‌ها (ذهنیات و تمایلات) و یا تغییر در میدان کنونی است. این کشمکش و شکاف میان ذهن و عین می‌تواند نتایج متفاوتی را برای افراد به ارمغان آورد. همان‌گونه که بوردیو نیز اشاره می‌کند؛ ناسازی به مثابه گسست بین عادت‌واره و میدان، می‌تواند فرصت‌هایی برای بهبود وضعیت افراد به وجود بیاورد یا منجر به وخیم‌تر شدن اوضاع زندگی‌شان گردد (گرنفل، ۱۳۸۸، ص. ۲۱۸). بنابراین، وضعیت متناقض کنشگرانی که در این الگوی بازسازی قرار می‌گیرند، می‌تواند منجر به هدایت آن‌ها به سوی بازسازی پیش‌روانه و یا منجر به عقب‌گرد آنان و حضور در دسته بازسازی واپس‌گرایانه (الگوی چهارم) گردد. همان‌گونه که اشاره کردیم، یکی از مؤلفه‌های اصلی ناسازی، عدم توازن میان ذهن و عین و تأخر زمانی است. وقتی ناسازی اتفاق می‌افتد، دست کم در زمانی مشخص،

کشمکش برای تصاحب موقعیت در آینده نامعلوم آغاز می‌شود. تغییر میدان به واسطه باز ارزش‌گذاری سرمایه نمادین و منابع مشروعیت می‌تواند به از دست رفتن موقعیت‌های فردی، قدرت و حتی ثروت منجر شود. اما در کل، کسانی که از نعمت سرمایه نمادین برخوردار باشند، قادرند موقعیت‌های مسلط و برتری را در ساختار میدان جدید به تصرف درآورند. به‌طور خلاصه، ناسازی به مثابه ابزاری تحلیلی، پیوندی آشکار میان وضعیت عینی تغییرات نظام‌مند (تحول میدان) و واکنش به تغییرات در نتیجه تحول فکری (عادت‌واره جایگزین) برقرار می‌کند (گرنفل، ۱۳۸۸، ص. ۲۲۷). از این منظر این مفهوم می‌تواند امکان فهم تغییرات میدان (زندگی جدید افراد پس از طلاق) و پیامدهای آن را آن‌گونه که فرد در دنیای واقعی اجتماعی تجربه می‌کند، به ما اعطا کند. بر این اساس، آنچه مسلم است با رخداد طلاق و ورود افراد به زندگی پس از طلاق، تغییرات گسترده‌ای در ابعاد مختلف زندگی کنشگران به‌وقوع می‌پیوندد. این تغییرات خصوصاً در سال‌های بی‌ثبات اولیه پس از طلاق منجر به ایجاد موقعیت‌های متغیر، در حال گذار و در حال شکل‌گیری در میدان زندگی کنشگران می‌گردد؛ موقعیت‌هایی چون تزلزل هویتی یا ایجاد هویت‌های تکه‌پاره و ناپایدار، لزوم مکان‌یابی و جایابی جدید، احساسات مثبت یا منفی نسبت به طلاق، چالش در مدیریت نیازها و بازخوردهای گوناگون طلاق در میان دیگران مهم و جامعه. تمامی این موقعیت‌های متغیر و جدید، می‌تواند منجر به ناسازی و نوعی گسست میان ذهنیت و عینیت کنشگران گردد.

فرشید، ۳۰ ساله، با تجربه بازسازی دوگانه (ذهنیت مثبت/عینیت منفی) می‌گوید:
«من مانعی بر سر راهم نمی‌بینم. دیگه به گذشته فکر نمی‌کنم، دنبال اینم که زندگی خوبی رو واسه خودم بسازم (ذهنیت مثبت) ... برنامه‌ام اینه که تا ۶-۷ سال آینده خونه بخرم. توکلم به‌خداست (ذهنیت مثبت). بعد از طلاق دومم، همه خانواده ترکم کردند و الان تنهام. بعد از جدایی دومم، توی مسافرخونه می‌خوابیدم یا خونه خواهرم یا حتی گاهی توی قهوه‌خانه (عینیت منفی)... از لحاظ جنسی خیلی بهم فشار میاد اما کنترل می‌کنم خودمو»

(عینیت منفی)... در کل کیفیت زندگی رو بعد طلاق بهتر می‌دونم. فعلاً احساس رضایت در زندگی دارم، اما خوب اگر در کوتاه مدت ببینم، بعد از طلاق آسایش و خانواده‌ام رو از دست دادم که امیدوارم در آینده این مسائل هم حل بشه (وضعیتی دوگانه).»

مرجان، ۲۹ ساله نیز که بازسازی دوگانه را به شیوه‌ای دیگر (ذهنیت منفی/عینیت مثبت) تجربه کرده است، این‌گونه می‌گوید:

«بعد از طلاق خانواده‌ام خیلی ازم حمایت کردن، مشکل مالی اصلاً نداشتم، تونستم ادامه تحصیل بدم (عینیت مثبت)، ولی هنوز اون بدبینی و بی‌اعتمادی رو نسبت به مردها دارم، خاطرات تلخ گذشته هنوز جلوی چشمم (ذهنیت منفی)، دیگه هرگز نمی‌تونم به ازدواج مجدد فکر کنم.»

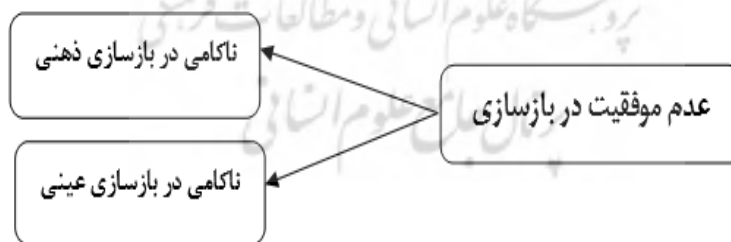
افراد این دسته به شرایط جدید (زندگی پس از طلاق) به روش‌های مختلفی واکنش نشان می‌دهند و تا تطبیق ذهنیت و عینیت‌شان، تأخر زمانی مهمی وجود دارد. برای بسیاری از افراد، این دوره تأخر زمانی و انطباق با وضعیت جدید، در حدود دو تا پنج سال به طول می‌انجامد و برای برخی دیگر حتی تا بیش از یک دهه پس از تغییرات میدان (وقوع طلاق و تغییرات پس از آن) اثرات ناسازی هنوز باقی است. آینده این کنشگران که در وضعیتی انتقالی و برزخ‌گونه به سر می‌برند ممکن است به دو صورت باشد. صورت اول بدین‌گونه است که این افراد موفق به خلق عادت‌واره‌ای جایگزین^۱ و یا تغییر مثبت در شرایط عینی زندگی‌شان شوند؛ در این حالت، کنشگرانی که از عاملیتی مضاعف در کنار سایر شرایط تسهیل‌کننده عینی (مانند انواع سرمایه‌ها) برخوردارند، با احتمال بیشتری امکان تصاحب موقعیت‌های بهتر را در آینده خواهند داشت. موقعیت‌هایی که منجر به ارتقای زندگی فردی و اجتماعی و در نهایت موفقیت در بازسازی زندگی پس از طلاق‌شان گردد. اما در حالت دوم، برای برخی از افراد دیگر در این دسته، این امکان وجود دارد که شکاف میان ذهنیت و عینیت موجود چنان عمیق و دردناک شود که افراد به جای تعدیل تمایلات و نگرش‌های

1. Altered habitus

گذشته خود (عادت‌واره و ذهنیات پیشین) و یا تلاش در جهت ایجاد تغییرات عینی مثبت در زندگی، رویه‌ای منفعلانه و واپس‌گرایانه را در پیش گرفته (حرکت به سوی الگوی ۴) و یا فکر ادامه فعالانه زندگی را از سر بیرون کنند و به آسیب‌هایی چون اعتیاد، خودکشی، درگیری در روابط بی‌بندوبار جنسی، افسردگی و بی‌تفاوتی مفرط نسبت به زندگی گرایش پیدا نمایند. این افراد، عموماً کسانی هستند که از عاملیت ضعیفی برخوردارند و یا از شرایط تسهیل‌کننده بازسازی بهره کافی نبرده‌اند.

الگوی چهارم: بازسازی منفعلانه، پس‌روانه، واپس‌گرایانه

افرادی که این الگوی بازسازی را تجربه کرده‌اند غالباً کسانی هستند که همچنان در شوک پس از طلاق باقی مانده‌اند و پذیرش زندگی جدید برایشان دشوار است. غالب این افراد از آنجایی که هنوز خود را در زندگی گذشته تعریف می‌کنند با بیرون آمدن از آن وضعیت، احساس بی‌هویتی کرده و دچار بیگانگی و انزوا از اجتماع می‌شوند. عده‌ای دیگر نیز اگرچه از زندگی گذشته خود جدا گشته‌اند اما پذیرش پیامدهای ذهنی و عینی زندگی پس از طلاق و یا امکان ایجاد تغییر در این پیامدها برایشان به‌حدی دشوار است که نه‌تنها سرخورده و تسلیم وضع موجود می‌شوند بلکه طلاق را پایان راه و انتهای دنیا می‌دانند. ذهنیت و عینیت توأمان منفی و نیز عدم موفقیت در بازسازی، حاصل راه این افراد است.



نمودار ۲. عدم موفقیت در بازسازی

نشانه‌گان افرادی که بازسازی واپس‌گرایانه‌ای را تجربه می‌کنند، غالباً به شرح زیر است:

آنان افرادی تسلیم، سرخورده، دچار درماندگی، افسردگی و پشیمانی هستند که همواره در حسرت گذشته‌اند و یا در مقطع طلاق همچنان مانده‌اند و به دنبال خلق معانی جدیدی برای زندگی‌شان نیستند، آن‌ها حتی انگیزه یا توان ایجاد روابط باثبات جدید را نداشته و احساس وابستگی و بدبینی بسیار زیاد آن‌ها، منجر به تسلیم و واکنشی منفعلانه در قبال شرایط جدیدشان می‌شود. این سوژه‌ها عموماً توانایی بازتعریف خود را پس از طلاق ندارند و در مجموع برای مدیریت چالش‌ها و نیازهای پس از طلاق، واکنش مثبت و استراتژی فعالانه‌ای به کار نمی‌گیرند.

محمود، ۵۰ ساله که طلاقی ناخواسته را تجربه نموده و بازسازی واپس‌گرایانه‌ای را در پیش گرفته است، این‌گونه می‌گوید: «طلاق برای من تنهایی، نگرانی، اضطراب و بی‌خوابی آورده. احساس می‌کنم آواره‌ام و منتظر مرگ هستم. نمی‌دونم چرا خدا منو زنده نگه داشته؟ از خدا می‌خوام که منو سر سجده بکشه.»

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که افرادی که طلاقی اجباری را تجربه می‌کنند، با احتمال بیشتری در دسته بازسازی منفعلانه قرار خواهند گرفت. آنان همان‌گونه که در عملی شدن طلاق از رضایت و عاملیت چندانی برخوردار نیستند، در فرایند بازسازی پس از طلاق نیز غالباً از عاملیتی ضعیف برخوردار بوده و قادر به بهبود ذهنیت و عینیت خود نخواهند بود. عاملیت ضعیف این کنشگران، در کنار عدم انفصال عاطفی و روانی از همسر سابق و سایر موانع بازسازی و یا فقدان تسهیل‌کننده‌های بازسازی، مجموعه شرایطی را رقم می‌زند که منجر به بازسازی ویران‌گرایانه و منفعلانه آنان پس از طلاق خواهد شد. برای این افراد طلاق منجر به کاهش معنادار کیفیت زندگی می‌گردد و آنان دوره پس از طلاق را بسیار دشوارتر از دوره قبل و حین طلاق تجربه می‌کنند.

نکته قابل تأمل دیگر اینکه از میان سوژه‌های مورد مصاحبه، تنها چهار نفر در این دسته قرار دارند که تمامی آن‌ها از میان مردان هستند. اگرچه این تعداد و در کل تعداد افراد مصاحبه‌شونده در این تحقیق اندک است و قابلیت تعمیم ندارد و نیازمند بسط بیشتری در

آینده است اما شاید بتوان با احتیاط فراوان این نظر را تأیید کرد که مردان، در صورتی که پس از طلاق مبادرت به ازدواج مجدد نکرده باشند، در مواجهه با طلاق بیشتر دچار آسیب‌های روانی بلندمدت می‌شوند^۱ که می‌تواند عینیت زندگی آنان را نیز با چالش‌های جدی مواجه گرداند.

نکته دیگری که در انتها باید اشاره کرد این است که سنخ‌شناسی مذکور، همچون نمونه آرمانی، «مستلزم تشدید روش‌های نوعی رفتار است. یک نمونه آرمانی با واقعیت عینی هرگز مطابقت ندارد، بلکه همیشه دست کم یک گام از آن دور است. این نمونه بر پایه برخی از عناصر واقعیت ساخته می‌شود و یک کل منطقاً دقیق و منسجمی را می‌سازد که هرگز نمی‌توان آن را در واقعیت پیدا کرد» (کوزر، ۱۳۸۵، ص. ۳۰۷). بنابراین نباید انتظار داشت که در عالم واقع، افرادی وجود داشته باشند که دقیقاً با تمامیت ویژگی‌های این سنخ‌ها همسانی داشته باشند، بلکه هدف این پژوهش آن است که بر اساس غالب رفتاری افراد، دسته‌بندی مناسبی ارائه دهد. دسته‌بندی‌ای که به گفته ژولین فروند، «با وجود غیرواقعی بودن این خاصیت را دارد که ما را به یک ابزار مفهومی مجهز می‌سازد، همان ابزاری که با آن می‌توانیم تحول واقعی را اندازه‌گیری کنیم و مهم‌ترین عناصر واقعیت اجتماعی را روشن سازیم» (کوزر، ۱۳۸۵، ص. ۳۰۷).

در انتها باید اشاره نماییم که تحقیقات دیگر در سایر کشورها نیز، به‌نوعی مؤید واکنش‌های متنوع کنشگران نسبت به فرایند بازسازی زندگی پس از طلاق است. نتایج برخی پژوهش‌ها حاکی از آن است که طلاق همچون بحرانی موقت است که بیشتر افراد می‌توانند خود را با آن تطبیق دهند. این تحقیقات نشان می‌دهند که احساس عدم خوشبختی، غم و اندوه، افسردگی و مشکلات مرتبط با سلامت افراد، عموماً پس از ۲ تا ۳ سال بعد از طلاق

۱. والرشتاین و کلی (۱۹۸۰)، کیتسن (۱۹۹۲) و بریور (۱۹۹۸) در تحقیقات‌شان بر اثرات منفی بلندمدت طلاق بر مردان تأکید کرده‌اند.

فروکش خواهد کرد (بوث و آماتو^۱، ۱۹۹۱؛ کیتسون^۲، ۱۹۹۲، لورنز^۳ و دیگران، ۱۹۹۷). اما در مقابل، تحقیقات دیگر نیز پیشرفتی در عملکرد افراد در طول دوره پس از طلاق گزارش نمی‌کنند مگر در صورت ازدواج مجدد آن‌ها (آسلتین و کسلر^۴، ۱۹۹۳؛ دیگرموه^۵ و کیتسن، ۱۹۹۶؛ گری و سیلور^۶، ۱۹۹۰؛ جوهانسن و وو^۷، ۱۹۹۶).

یافته‌های تحقیقات اشاره شده، با تنوع الگوهای بازسازی برآمده از این تحقیق انطباق دارد. در حقیقت هر یک از این دو وجه می‌تواند بخشی از واقعیت زندگی پس از طلاق افراد باشد که ما در این تحقیق بدان دست یافتیم. از سویی نتایج تحقیق کیتسون (۱۹۹۲) نیز مؤید واکنش‌های متفاوت افراد به طلاق و زندگی پس از آن است. او دریافت که اگرچه نیمی از پاسخ‌گویانش، در طول زمان وضعیت بهتری یافته‌اند اما در حدود یک چهارم افراد نیز، دچار وضعیت بدتری پس از طلاق گشته‌اند. در حقیقت می‌توان گفت، طلاق و فرایند زندگی پس از آن، می‌تواند برای عده‌ای همچون بحرانی موقت و گذرا تلقی شود، اما برای عده‌ای دیگر، همچون بحرانی سخت و درازمدت و حتی مادام‌العمر باشد.

آماتو (۲۰۰۰) نیز در جمع‌بندی‌ای که از پیامدهای طلاق ارائه می‌کند، اذعان می‌نماید که افراد واکنش‌های گوناگونی در قبال طلاق از خود نشان می‌دهند، طلاق برای برخی از کنشگران مایه منفعت است، برای برخی دیگر منجر به کاهش موقت در کیفیت زندگی است و در نهایت عده‌ای دیگر را نیز در «سیری نزولی»^۸ قرار می‌دهد که هرگز در آن بهبود نمی‌یابند (به نقل از کرامری^۹، ۲۰۰۹) در حقیقت طلاق و زندگی پس از آن برای عده‌ای

1. Booth & Amato
2. Kitson
3. Lorenz
4. Aseltine & Kessler
5. DeGarmo
6. Gray & Silver
7. Johnson & Wu
8. Downward Trajectory
9. Krumrei

فرصت، برای عده‌ای تهدید و برای عده‌ای شاید بتواند فرآیندی در مجموع خنثی تلقی گردد.

۵. نتیجه‌گیری

در این پژوهش با اتخاذ رویکردی سنخ‌شناسانه به بررسی انواع الگوهای بازسازی پس از طلاق پرداختیم. نتایج این تحقیق نشان داد که طلاق می‌تواند هم به‌عنوان تهدید و هم فرصت برای زندگی کنشگران قلمداد گردد و این مسئله بستگی به‌عوامل ذهنی و عینی دارد که به‌عنوان موانع و شرایط تسهیل‌کننده در فرایند بازسازی زندگی پس از طلاق ایفای نقش می‌نماید. از این‌رو، کنشگرانی که از شرایط تسهیل‌کننده بیشتری برخوردار باشند، امکان حضور در دسته بازسازی پیش‌روانه را بیش از سایرین دارند و سوژه‌هایی که از موانع و شرایط نامساعد ذهنی و عینی برخوردارند، عموماً بازسازی منفعلانه و واپس‌گرایانه‌ای را سپری می‌نمایند.

یافته‌های این تحقیق همچنین نشان داد که طلاق تغییرات و چالش‌های فراوانی را در ابعاد گوناگون زندگی کنشگران ایجاد می‌نماید. طلاق نیازمند انفصال عاطفی، جنسی، روانی، اقتصادی و اجتماعی است. سازگاری با چنین انفصالی و تلاش در جهت خلق اتصالاتی جدید منجر به موفقیت کنشگران در فرایند بازسازی زندگی پس از طلاق می‌گردد.

از سویی یکی از سوالاتی که از پاسخ‌گویان در این پژوهش پرسیده شد این بود که بزرگ‌ترین مانع بر سر راه بازسازی خود را چه می‌دانند و از نظر آن‌ها، نهادهای اجتماعی چه کمکی در کاهش آسیب‌های پس از طلاق آنان می‌توانند انجام دهند. تحلیل پاسخ‌های پاسخگویان نشان می‌دهد که عموم زنان، مشکلات اقتصادی، نگاه‌های منفی اجتماعی و دشواری ازدواج مجدد را به‌عنوان موانع بازسازی خود قلمداد می‌کردند و سیاست‌های حمایتی در حیطه اقتصادی و اشتغال‌زایی برای زنان و نیز فرهنگ‌سازی در جهت کاهش نگاه‌های منفی اجتماعی نسبت به زنان طلاق‌گرفته را از جمله راهکارهای حل این چالش‌ها

قلمداد می‌کردند. مردان نیز به مسئله مهریه و سوءاستفاده‌های ناشی از آن و لزوم تغییر قوانین در این حیطة اشاره می‌نمودند و به لزوم ایجاد مراکزی برای کمک‌رسانی فکری به افراد در بازسازی زندگی و نیز حمایت از آنان در حیطة بازسازی روانی اشاره می‌نمودند. بر این اساس می‌توان ادعا نمود که راهکارهای کاهش آسیب‌ها و تسهیل بازسازی زندگی پس از طلاق می‌تواند در چند دسته زیر طبقه‌بندی گردد.

راهکارهای اقتصادی: یکی از مشکلات اصلی بسیاری از زنان، تنگناهای اقتصادی پس از طلاق است. این مسئله خصوصاً برای زنانی که حضانت فرزندان خود را به‌عهده دارند بیش از پیش نمود می‌یابد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که غالب زنان طلاق‌گرفته به حمایت‌های اقتصادی نیازمندند. به‌نظر می‌رسد که اشتغال‌زایی برای این زنان و یا حمایت‌های اقتصادی از آنان و فرزندان‌شان، بخش اعظمی از این مشکلات را برای آن‌ها کاهش خواهد داد. این مسئله خصوصاً به‌دلیل فرهنگ جنسیتی موجود در جامعه که فرصت‌های اشتغال سالم زنان طلاق‌گرفته را از آنان می‌گیرد بیش از پیش حائز اهمیت است. در این میان زنان خانه‌دار و آن‌هایی که تجربه اشتغال نداشته‌اند بیش از سایرین آسیب‌پذیر هستند.

راهکارهای فرهنگی و اجتماعی: با توجه به نتایج به‌دست‌آمده در این تحقیق و پژوهش‌های سایر کشورها مبنی بر نقش مثبت ازدواج مجدد برای بازسازی کنشگران طلاق‌گرفته، لزوم تسهیل این امر برای این افراد ضروری است؛ خصوصاً به این دلیل که ارزش‌های غالب در جامعه ایرانی تأییدکننده ازدواج دائم است و روابط جایگزین آن را مذموم می‌داند. به‌نظر می‌رسد ازدواج مجدد می‌تواند یکی از مراحل نهایی بازسازی موفق در میان سوژه‌های اجتماعی محسوب شود. با ازدواج مجدد بسیاری از چالش‌ها و نیازهای زوجین خصوصاً در حیطة‌های عاطفی، جنسی، روانی، مدیریت فرزندان، مدیریت اقتصادی، مدیریت خانه، فشارهای اجتماعی منفی و بازتعریف «خود» می‌تواند مرتفع گردد. این در حالی است که فرهنگ موجود در جامعه، ازدواج با مردان و خصوصاً زنان طلاق‌گرفته را چندان تأیید نمی‌کند و با بی‌اعتبار کردن سوژه‌ها و به‌حاشیه راندن آن‌ها، فرصت‌های ازدواج

مجدد را از آن‌ها می‌گیرد. این فشارهای اجتماعی می‌تواند منجر به طرد سوژه‌ها، از دست رفتن سرمایه‌های اجتماعی و احساس محرومیت مضاعف در آنان گردد. نگاه‌های منفی به زنان و مردان طلاق‌گرفته هرچند ممکن است تا حدی به تثبیت گفتمان غالب در جامعه یاری رساند اما کنشگران آسیب‌دیده و زخم‌خورده‌ای را تولید می‌کند که در معرض طرد اجتماعی مداوم قرار می‌گیرند و این امر به افزایش آسیب‌های اجتماعی حاصل از طلاق دامن می‌زند. این در حالی است که پذیرش سوژه‌های طلاق‌گرفته و امکان ادغام مجدد آنان در جامعه منجر به تسهیل بازسازی و خلق اتصالات فردی و اجتماعی جدید در زندگی آنان می‌گردد. تلاش در جهت تسهیل بازسازی مردان و زنان خصوصاً از این حیث که بسیاری از آنان پدران و مادران فرزندان آسیب‌دیده از طلاق هستند حائز اهمیت است. تحقیقات بسیاری نشان می‌دهند که سازگاری فرزندان با طلاق، ارتباط بسیار مستقیمی با سازگاری والدین آنان پس از طلاق دارد. بنابراین کاهش فشارهای اجتماعی و فرهنگی بر کنشگران درگیر با طلاق نه تنها ضامن سلامت آنان است بلکه سلامت فرزندان آنان را نیز تأمین خواهد کرد و از آسیب‌های مضاعف بر آنان جلوگیری می‌نماید.

راهکارهای آموزشی و حمایتی: یکی از نقاط خالی در سیاست‌گذاری برای کاهش پیامدهای طلاق، فقدان سازمان‌های مردم‌نهاد و گروه‌هایی است که مختص مدد‌رسانی به افراد پس از طلاق باشند. در اکثر جوامع چنین سازمان‌هایی افراد را در جهت کاهش آسیب‌های پس از طلاق یاری می‌رسانند. این سازمان‌ها با آموزش نحوه مواجهه سوژه‌ها با چالش‌های زندگی پس از طلاق و نیز برگزاری اجتماعاتی با حضور مردان و زنان طلاق‌گرفته در جهت حمایت‌های روانی و فکری و نیز توانمندسازی آنان گام برمی‌دارند. همچنین در برخی از کشورها حضور در کلاس‌های آموزشی برای والدین به‌هنگام طلاق امری اجباری است. این دوره‌های آموزشی به والدین شیوه‌های مدیریت فرزندان و ارتباط با همسران سابق خود را در جهت کاهش تنش‌های پس از طلاق می‌آموزند. فقدان حضور چنین حمایت‌هایی در جامعه ایرانی در حالی است که نتایج بسیاری از تحقیقات نشان می‌دهند که کمک‌های

بیرونی از سوی متخصصان بهداشت روانی و گروه‌های خودیاری متشکل از افراد طلاق‌گرفته می‌تواند نقش بسیار مؤثری در بازسازی زندگی این کنشگران داشته باشد. علاوه بر تمامی موارد ذکر شده، توجه به زمینه‌های فردی کنشگران در ارائه راهکارها نیز حائز اهمیت است. به‌عنوان مثال راهکارهای حمایتی و آموزشی بیشتر برای کنشگرانی که طول دوره کوتاهی از طلاق‌شان گذشته است حیاتی است. یا راهکارهای اقتصادی بیشتر برای زنان و خصوصاً آن‌هایی که از سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کافی برخوردار نیستند و یا حضانت فرزندان خود را بر عهده دارند ضروری است. شناسایی گونه‌های مختلف مواجهه کنشگران به‌هنگام بازسازی، میزان و نوع حمایت‌های لازم برای کاهش آسیب‌های آنان را نمودار می‌سازد. براساس نتایج این پژوهش، کنشگرانی که از موانع بازسازی بیشتری برخوردارند و عوامل تسهیل‌کننده چندانی در بازسازی زندگی پس از طلاق ندارند، با احتمال بیشتری در دسته بازسازی واپس‌گرایانه قرار دارند و از این‌رو، لزوم حمایت مضاعف از این افراد با چنین پیش‌زمینه‌هایی بیش از سایر کنشگران احساس می‌شود.

کتابنامه

۱. اخوان تفتی، م. (۱۳۸۲) پیامدهای طلاق در گذار از مراحل آن. *مطالعات زنان*، ۱(۳)، ۱۲۵-۱۵۲.
۲. استونز، ر. (۱۳۸۸). *متفکران بزرگ جامعه‌شناسی*. ترجمه مهرداد میردامادی. تهران: مرکز.
۳. بلیکی، ن. (۱۳۸۴). *طراحی پژوهش‌های اجتماعی*. ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نی.
۴. ریتزر، ج. (۱۳۷۴). *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علمی.
۵. سیف، س. (۱۳۸۳). بررسی مقایسه‌ای میزان پیامدهای طلاق در زنان و مردان مطلقه ایرانی و آمریکایی. *خانواده و پژوهش*، ۱(۱)، ۸۱-۱۰۴.
۶. صادقی فسایی، س.، ایثاری، م. (۱۳۹۴). مطالعه جامعه‌شناختی سنخ‌های طلاق. *مسائل اجتماعی ایران*، ۶(۱)، ۱۳۱-۱۵۶.
۷. فلیک، ا. (۱۳۸۸). *درآمدی بر تحقیق کیفی*. ترجمه هادی جلیلی. تهران: نی.

۸. قطبی، م.، هلاکویی نایینی، ک.، جزایری، ا.، و رحیمی، ع. (۱۳۸۳). وضعیت طلاق و برخی عوامل مؤثر بر آن در افراد مطلقه ساکن در منطقه دولت‌آباد. *فصل‌نامه رفاه اجتماعی*، ۳(۱۲)، ۴۰۳-۴۲۸.
۹. کراسول، ج. (۱۳۹۱)، *پویش کیفی و طرح پژوهش: انتخاب از میان پنج رویکرد*. ترجمه حسن دانایی فرد و حسین کاظمی. تهران: صفار-اشراقی.
۱۰. کلانتری، ع.، روشفکر، پ.، و جواهری، ج. (۱۳۹۰). آثار و پیامدهای طلاق: مرور نظام‌مند تحقیقات انجام شده در ایران با تأکید بر ملاحظات جنسیتی (۱۳۷۶-۱۳۹۰). *زن در توسعه و سیاست*، ۹(۳)، ۱۱۱-۱۳۱.
۱۱. کوزر، ل. (۱۳۸۵). *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه شناسی*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: علمی.
۱۲. گرنفل، م. (۱۳۸۸). *مفاهیم کلیدی پیر بردیو*. ترجمه محمد مهدی لیبی. تهران: شرکت نشر نقد افکار.
۱۳. محمدپور، ا. (۱۳۹۰). *روش تحقیق کیفی، ضد روش ۱، منطق و طرح در روش‌شناسی کیفی*. تهران: جامعه‌شناسان.
۱۴. محمدپور، ا. (۱۳۹۰). *روش تحقیق کیفی، ضد روش ۲، مراحل و رویه‌های عملی در روش-شناسی کیفی*. تهران: جامعه‌شناسان.
۱۵. یزدخواستی، ح.، منصوری، ن.، زاده‌محمدی، ع.، و احمدآبادی، ز. (۱۳۸۷). بررسی احساس تمایل و تقصیر بر استرس، افسردگی و اضطراب متقاضیان طلاق در شهرهای اصفهان و اراک. *فصلنامه خانواده‌پژوهی*، ۴(۱۵)، ۲۶۳-۲۷۵.
16. Aseltine, R. H., & Kessler, R. C. (1993). Marital disruption and depression in a community sample. *Journal of Health and Social Behavior*, 34, 237-251.
17. Booth, A., & Amato, P. (1991). Divorce and psychological stress. *Journal of Health & Social Behavior*, 32(4), 396-407.
18. DeGarmo, D. S., & Kitson, G. C. (1996). Identity relevance and disruption as predictors of psychological distress for widowed and divorced women. *Journal of Marriage and Family*, 58(4), 983-997.
19. Gonzalez, L. & Viitanen, T. K. (2009). The effect of divorce laws on divorce rates in Europe, *European Economic Review*, 53(2), 127-138.
20. Gray, J. D., & Silver, R. C. (1990). Opposite sides of the same coin: Former spouses' divergent perspectives in coping with their divorce, *Journal of Personality and Social Psychology*, 59(6), 1180-1191.

21. Hall, D. R., & Zhao, J. Z. (1995). Cohabitation and divorce in Canada: Testing the selectivity hypothesis. *Journal of Marriage & Family*, 57(2), 421-427.
22. Hansson, R., Knopt, M.F., Downs, E.A., Monroe, P.R., Stegman, S.E., & Wadeley, D.S., (1984). Femininity, Masculinity, and Adjustment to divorce among Women, *Psychology of Women Quarterly*, 8(3), 248-260.
23. Johnson, D. R., & Wu, J. (1996, May). *An empirical test of crisis, social selection and role explanations of the relationship between marital disruption and psychological distress: A pooled time-series analysis of four-wave panel data*. Paper presented at *International Conference on Social Stress Research*, Paris, France.
24. Johnson, R. B., & Christensen, L. B. (2008). *Educational research: Quantitative, qualitative, and mixed Approaches*, (3rd Ed.), Thousand Oaks, CA: Sage.
25. Kitson, G. C. (1992). *Portrait of divorce: Adjustment to marital breakdown*. New York: Guilford Press.
26. Krumrei, E. J. (2009). *A longitudinal analysis of the role of religious appraisals and religious coping in adults' adjustment to divorce* (Unpublished doctoral dissertation). Bowling Green State University, Ohio, United States.
27. McDaniel, A.K. & Coleman, M. (2003). Women's experiences of midlife divorce following long-term marriage. *Journal of Divorce & Remarriage*, 38(3-4), 103-128.
28. Mitchell, G.D., (2007). *A new dictionary of the social sciences*, 2nd(ed), New Jersey: Routledge.
29. Molina, O. (2000). African American women's unique divorce experiences, *Journal of Divorce & Remarriage*, 32(3/4), 93-99.
30. Rich, M., & Ginsburg, K. (1999). The reason and theme of qualitative research: Why, when and who to use qualitative methods in the study of adolescent health. *Journal of Adolescent Health*, 25, 371-378.
31. Schalkwyk, G.V. (2005). Explorations of post-divorce experiences: Women's reconstructions of self. *Australian and New Zealand Journal of Family Therapy*, 26(2), 90-97.
32. Thomas, C., & Ryan, M. (2008). Women's perception of the divorce experience: A qualitative study. *Journal of Divorce & Remarriage*, 49(3-4), 210-224.